

جنبش بردگان زنگی در جنوب (۱) (۲)

دکتر علی نقی منزوی

(۱) ماهنامه جامعه معلمین در راه فرهنگ نو، ج ۱، شماره ۸، خرداد ۱۳۳۲، برگه ۶۸ - ۶۱

(۲) ماهنامه جامعه معلمین در راه فرهنگ نو، ج ۱، شماره ۹، تیر ۱۳۳۲، برگه ۶۰ - ۷۶

به کوشش

محمد ابراهیم ذاکر

دکتر علی نقی منزوی



- ۱..... جنبش بردگان زنگی در جنوب (۱).....
- ۱..... جنبش زنگیان
- ۱..... علل و شرایط زمانی و مکانی جنبش
- ۲..... مردم خاورمیانه، اندکی پیش از اسلام تا زمان چیرگی
- ۳..... افزایش بردگان در اسلام
- ۵..... سیاه و سفید
- ۵..... شوره زارهای جنوب، کانون رنج سیاه‌پوستان زنگی
- ۶..... جغرافیای منطقه جنبش زنگی
- ۶..... ۱- سواد / عراق
- ۷..... ۲- دورود دجله و فرات
- ۷..... ۳- بطایح / مرداب‌ها
- ۸..... توضیحاتی چند درباره برخی وقایع تاریخی
- ۸..... سال‌های ۴۸۷ - ۴۹۸ میلادی
- ۸..... نخستین روزگار پادشاهی قباد
- ۹..... سال‌های ۵۰۱ - ۵۳۱ میلادی
- ۹..... دوره دوم پادشاهی قباد
- ۹..... ۵۳۱ - ۵۷۹ م / ۹۲ - ۴۴ قبل از هجرت،
- ۹..... دوره پادشاهی نوشیروان
- ۹..... ۶۲۹ م / ۸ ق
- ۱۰..... ۴۰ - ۶۰ ق
- ۱۰..... دوره حکومت معاویه



۱۰.....	ق ۶۵
۱۰.....	ق ۷۱-۷۳
۱۰.....	ق ۷۵
۱۱.....	ق ۸۶-۹۵
۱۱.....	دوره حکومت حجاج بر عراق و ایران از طرف ولید پسر عبدالملک اموی
۱۲.....	ق ۱۳۲
۱۲.....	ق ۱۴۵
۱۲.....	عصیان بردگان
۱۲.....	ق ۱۵۱
۱۲.....	ق ۱۶۷
۱۳.....	ق ۲۰۴
۱۳.....	ق ۲۰۶
۱۳.....	ق ۲۰۷
۱۳.....	ق ۲۱۹
۱۴.....	ق ۲۳۹
۱۴.....	ق ۲۵۲
۱۶.....	جنبش بردگان زنگی در جنوب (۲)
۱۶.....	سازمان و دستگاه رهبری جنبش
۱۷.....	نقش توده‌های رنجبر در این جنبش
۱۷.....	رنگ بیدق و نشان‌های ایشان
۱۸.....	سران شش‌گانه و مجالس مشورتی آنان
۱۹.....	رهبر بزرگ و شش وزیر او
۱۹.....	لقب و شهرت او

- ۲۰..... نسب او
- ۲۲..... زندگانی رهبر زندگیمان
- ۲۲..... پایه دانش او
- ۲۳..... مذهب و ادعاهای مذهبی او
- ۲۵..... مهلبی علی بن أبان (ک: ۲۷۲ق / ۸۸۵م)
- ۲۶..... سلیمان جامع (ک: ۲۷۰ق)
- ۲۷..... یحیی پسر محمد ارزق بحرینی (ز: ۲۵۶ق)
- ۲۸..... محمد بن سلم قصاب هجری (ک: ۲۵۵ق)
- ۲۸..... مشرق (ز: ۲۵۵ق)
- ۲۹..... رفیق (ز: ۲۵۷ق)
- ۳۰..... کتابنامه
- ۳۰..... نمایه کتاب و مقاله

دکتر علی نقی مسزوی

جنبش بردگان زنگی در جنوب (I)

دکتر علی نقی منزوی

ماهنامهٔ جامعهٔ معلمین در راه فرهنگ نو، ج ۱، شماره ۸، خرداد ۱۳۳۲، برگه ۶۸ - ۶۱

جنبش زنگیان

یکی از بزرگتری جنبش‌های طبقاتی در ادوار اسلامی، قیام زنگیان جنوب است که در سدهٔ سوم هجری به وجود آمد. چنان که خواهیم دید میلیون‌ها افراد سیاه‌پوست که در سواحل شمال و شرق خلیج فارس زیر شدیدترین فشارها و وحشیانه‌ترین استثمارها به سر می‌بردند برای به دست آوردن جزیی از حقوق انسانی خویش به پاخواستند و پانزده سال سایهٔ نکبت‌بار حکومت عباسی را از سر خود دور ساختند، ولی با همهٔ مشقت‌ها و رنج‌ها که تحمل کردند با دو و نیم میلیون کشته که دادند، بازهم در اثر عدم رهبری صحیح و نبودن نقشهٔ منظم و تاکتیک درست و نداشتن هدف روشن، این قیام مقدس شکست خورد و این شعلهٔ فروزان خاموش گردید.

اینک من در این سلسهٔ مقالات کوشش خواهم کرد چگونگی این جریان را که کمتر در دسترس عموم است با تجزیه و تحلیل ناقص در اختیار خوانندگان محترم بگذارم.

علل و شرایط زمانی و مکانی جنبش

بخش اول: علل و شرایط زمانی و مکانی جنبش

الف: مردم خاورمیانه اندکی پیش از اسلام و پس از آن؛

ب: توضیحاتی چند دربارهٔ وضع جغرافیایی منطقهٔ جنبش؛

ج: توضیحاتی چند درباره برخی وقایع تاریخی مربوط و مؤثر در جنبش؛
د: سازمان و دستگاه رهبری جنبش.

مردم خاورمیانه، اندکی پیش از اسلام تا زمان چیرگی

الف) مردم خاورمیانه، اندکی پیش از اسلام تا زمان انتشار و تسلط آن: در دوره ساسانیان مردم شهرهای کوچک و دهات در کشور ایران و عراق و شام بیشتر از بندگان بودند و کشاورزان غالباً از طبقه قن^۱ به شمار می آمدند و سایر مردم نیز در زیر فشار اقتصادی طبقات عالی و هفت خانواده ایی که حکومت را در دست داشتند زندگی می کردند.^۲ و همین شیوه حکومت بود که مردم را به استقبال از قوانین اسلام واداشت. رژیم جدید در آغاز کار آزادی های نسبی به مردم می داد، ایشان را از بردگی و «قن» بودن آزاد می کرد. مردمان شهرها که به دست مسلمانان می افتادند، اگر مسلمان می شدند، مانند دیگر مسلمانان بودند و اگر به دین خود می ماندند، جزیه می پرداختند و با شرایط ذمه با آزادی محدود زندگی می کردند و هرکس که با مسلمانان جنگیده اسیر می شد، برده عربان می گردید. چون جنگندگان غالباً از سیاهان بودند که در دوره ساسانی از طبقه آزادان انتخاب می شدند، پس می توان نتیجه گرفت که مسلمانان در آغاز کار، بندگان را که اکثریت بودند، آزاد می کردند و آزادان را که اقلیت بودند، برده می ساختند، ولی این وضع ادامه نیافت؛ بلکه در اواخر دوره بنی امیه

^۱ قن آن برده را می گفتند که در کشت زارها کار کند و به زمین وابسته باشد، چنان که اگر زمین او از دست مالک به دست دیگری منتقل گردد؛ یا به اقطاع داده شود؛ و یا به دست فاتحی گشوده گردد، این برده نیز تابع زمین به ملکیت ارباب جدید در آید. چنین برده را امید آزادی نبوده، مالک نیز نه حق آزاد کردن و نه حق فروختن او را (جدا از زمین) می داشته است او تا زنده بود و فرزندانش پس از وی برده مالک زمین؛ یا صاحب تیول بودند. (تاریخ تمدن، جرجی زیدان، ج ۴، ۴۶) و می توان آن را با کلمه «سرف» که در اروپا استعمال می شده است، مقایسه نمود.

^۲ ایران در زمان ساسانیان، کریستین سن، ترجمه رشید یاسمی.

بعضی از خلفا را می‌بینیم که مردم شهرهای «مفتوح عنوه» گشوده شده را مانند خود شهر ملک مطلق خود می‌شمردند^۱؛ بنابراین، عده بردگان دوباره روبه فزونی نهاد.

افزایش بردگان در اسلام

هرچه فتوحات اسلام بیشتر می‌گردید بر شمار بردگان افزوده می‌گشت، برای مثال: موسی بن نصیر به سال ۹۱ ق در جنگ‌های آفریقا سیصد هزار اسیر گرفت. بر طبق قانون مالیات اسلامی خمس آن را که شصت هزار نفر برده بود، برای ولید بن عبدالملک خلیفه فرستاد^۲ و چون موسی بن نصیر از فتح اندلس (اسپانیا) به شام بازگشت، سی هزار دختر باکره به کنیزی آورد^۳.

ابراهیم غزنوی در جنگ‌های هندوستان (سال ۴۷۲ ق)، صد هزار اسیر به دست آورد^۴.

ابراهیم بن ینال در جنگ با رومی‌ها، صد هزار اسیر گرفت^۵.

پیدا است که این شمار بزرگ اسیران، همه در میدان جنگ اسیر نمی‌گردیدند، به ویژه زنان و دختران همه در اردوگاه نبوده‌اند؛ بلکه لشکریان اسلام از اواخر سده اول مردم ساکن دهات را نیز به اسارت و ملکیت خود درمی‌آورده‌اند. در سده دوم تا آن جا برده‌داری رایج بود که هرکس حتی مردم کم چیز نیز یک؛ یا چند برده در خدمت می‌داشتند. هر فرد سپاهی می‌توانست چندتن برده داشته باشد^۶.

^۱ تاریخ تمدن، جرجی زیدان، ج ۵، ۲۳.

^۲ الکامل، ابن اثیر، ج ۱۳۰۱ ق، ج ۴، ۲۵۹؛ و نفخ الطیب.

^۳ ابن اثیر، ج ۴، ۲۷۲.

^۴ ابن اثیر، ج ۱۰، ۴۶.

^۵ ابن اثیر، ج ۹، ۲۲۷.

^۶ مروج الذهب، مسعودی، ج ۲، ۲۲؛ و مقریزی.

عثمان سومین خلیفه با آن که در دوره اول، دوره زهد و تقوی می‌زیست، هزار برده داشت^۱ تا چه رسد به دوره تمدن و ثروت عرب. در دوره بنی‌امیه هر امیر که از راه می‌گذشت صدها برده همراهش پیاده می‌رفتند^۲. رافع بن هرمله والی خراسان چهار هزار بنده داشت^۳. کسانی که بردگان بسیار می‌داشتند، یکی را که زرنگ‌تر بود بردیگران سروری می‌دادند و او را استاد می‌خواندند. گاهی آن قدر عده بردگان فزونی می‌یافت که مانند سپاه از ایشان استفاده می‌شد. اخشید حاکم مصر هشت هزار غلام داشت که هر شب ۲۰۰۰ تن از ایشان کاخ وی را نگهبانی می‌کردند. اربابان به غلامان خود خدمتکاری می‌آموختند، پخت و پز، لباسشویی، زُفتن، فراشی، انبارداری، نظارت بر خرید، درباری، پارکابی، مهتری و جز آن‌ها^۴. برخی از اربابان غلامان را برای زینت و آرایش مجلس به کار می‌بردند، انواع پوشش‌های رنگین و گرانبها و زیبا بر تن ایشان می‌کرده عده‌ایی را به کار می‌گماردند و عده‌ای را فقط بر پا می‌ایستایند. نخستین کسی که به تربیت غلامان منزل پرداخت امین الرشید بود او تعداد بسیاری غلام را اخته کرد و لباس دختر پوشانید و برای زینت مجالس به کار برد و پس از وی این عادت همه خلفا گردید. در کاخ هارون الرشید سیصد کنیز چنگی و عودزن و دفزن و قانون‌گر و نی‌نواز و آوازخوان و رقاصه و

^۱ دمیری: ۴۹.

^۲ ابن اثیر، ج ۴، ۱۴۷.

^۳ ابن اثیر، ج ۷، ۱۸۳.

^۴ طبقات الأطباء، ۱۴۱ تا ۱۴۵.

سنتور باز وجود داشته که بهای هریک از هزار تا ده و صد هزار دینار زر بوده است^۱. مقتدر عباسی یازده هزار غلام اخته شده رومی و زنگی می داشت^۲.

سیاه و سفید

به طور کلی بردگان بر دو قسم سیاه و سفید بودند، سفیدپوستان را از دیلم و تبرستان و ترکستان شرقی و روم و بلغار می آوردند. سیاهپوستان را از نوبه، زغاوه زنگبار، از راه حجاز و مصر به عراق می آوردند.

بردگان سفیدپوست متمدن تر از سیاهپوستان بودند. از این رو، اربابها، ایشان را بر سیاهپوستان مقدم می داشتند و چون مجبور بودند برای تشدید استثمار غلامان عده ایی را به سروری دیگران بگمارند، برای این کار غالباً سفیدپوستان را به سمت استادی می گماردند، و اندک اندک در سده دوم و سوم غلامان سفیدپوست که دارای هوش بیشتر بودند به مقامات عالی دربار بغداد نایل آمدند، ولی وضع بندگان سیاه پوست دیگر بود، ایشان را همیشه به کارهای توان فرسا می گماردند، زندگی آنان با رنج و مشقت توأم بود.

شوره زارهای جنوب، کانون رنج سیاهپوستان زنگی

وضع طبیعی جنوب عراق و ایران و سواحل شمال شرقی خلیج فارس و سابقه امتداد خلیج فارس در ازمنه قدیم تا حدود شمالی این منطقه و پستی سطح زمین و شبکه تورمانندی از رودخانه های بزرگ و کوچک که در آن است و وجود دو نهر بزرگ فرات و دجله به این سرزمین صفایی مخصوص بخشیده است.

در عین استعداد کامل برای برداشت محصول زراعتی فراوان یک مانع طبیعی در آن وجود دارد، و آن قشری از شوره است که همه ساله روی زمین ها را می پوشاند و فقط پس از برچیدن آن، زمین قابل استفاده خواهد شد.

^۱ ترتیب الدول، ۱۰۶؛ آثار الأُول فی ترتیب الدُول، حسن فرزند عبدالله عباسی صفدی (د: ۷۱۰ق)، بولاق، ۱۲۹۵ق / ۱۸۷۸م؛ قاهره، ۱۳۰۵ق / ۱۸۸۸م؛ دارالجیل، بیروت، ۱۹۸۹ / ۱۴۰۹ق.

^۲ الفخری، ۲۳۴؛ و تجارب السلف، ۱۹۸.

جنبش بردگان زنگی در جنوب (I)

این کار بسیار سنگین و دشوار و در عین حال بی ارزش را فقط می توانست با نیروی بازوان پرتوان و در عین حال بی حقوق بردگان سیاه پوست انجام دهد.

فزونی بردگان، اربابان را بر آن داشته بود که گروه گروه ایشان را مانند گله ها به کار شوره رویی و کشت این زمین ها بگمارند. و از طرفی کثرت روز افزون این بردگان و فراهم آمدن ایشان به گرد یکدیگر در این منطقه و شدت استثمار و حشیانه اربابان موجب بروز طغیان های خود به خودی، و رهبری ناشده می گردید.

جرجی زیدان گوید: چون بردگان سیاه جنوب دیدند که چگونه بندگان سفیدپوست ترک در بغداد بر خلفا مسلط گردیده و خود را از زیر فشار بندگی رهانیدند، به فکر اتحاد و نجات افتادند، پس ریسی بر خود گمارده، ده و اندی سال با دولت عباسی جنگیدند، دو و نیم میلیون نفر انسان در این جنگ ها به هلاکت رسید. ایشان مانند «بجه» ها در مصر هستند که خواستند قیام کنند ولی نتوانسته شکست خوردند^۱.

جغرافیای منطقه جنبش زنگی

ب) توضیحاتی چند درباره جغرافیای منطقه جنبش زنگی

۱- سواد / عراق

سرزمین پُر حاصل و زرخیز میان رودان^۲ را جغرافیادان های قدیم پس از هند زرخیزترین زمین ها دانسته اند. خراج این سرزمین در زمان قباد پسر فیروز صد و پنجاه میلیون درم^۳ بوده است. خسرو انوشیروان آن را به دویست و هشتاد و هفت میلیون درم رسانیده بود^۴.

^۱ تمدن اسلامی، جرجی زیدان، ج ۵، ۴۸.

^۲ نام باستانی بین النهرین و سواد عراق (معجم البدان، یاقوت).

^۳ ابن خردادبه، برگه ۱۴.

^۴ ماوردی، برگه ۱۶۵.

جنبش بردگان زنگی در جنوب (I)

شاهان دیگر ساسانی صد و بیست میلیون درم غیر از سه میلیون هدایای شاهانه از آن می‌گرفتند^۱ در زمان پادشاهان عباسی خراج این سرزمین به قرار زیر بوده است^۲.

بصره به تنهایی ۶/۰۰۰/۰۰۰ درم.

همهٔ سواد ۶۵۰، ۴۵۷، ۱۱۴ درم.

منطقهٔ اهواز ۲۳، ۰۰۰، ۰۰۰ درم.

۲- دورود دجله و فرات

در این جا نمی‌خواهم و نباید دجله و فرات را به طور کامل معرفی کنم؛ بلکه فقط می‌خواهم وضع جریان آن دورا در این منطقه روشن نمایم. مجرای دجله در سدهٔ سوم هجری غیر از امروز بوده است؛ چون دجله از بغداد به طرف جنوب می‌آمد به تیسفون می‌رسید و از آن جا به دیر عاقول و سپس به بحر جرایا و جابول و مادرایا و از آن جا به طرف باختر گشته به دهانه نهر «صلح» و سپس به واسط و از آن جا در بطایح می‌ریخت و با فرات می‌آمیخت و در بصره از دجلة العوراء (دجلهٔ کور) می‌گذشت و در نزدیکی آبادان به خلیج فارس می‌ریخت، ولی امروز از مادرایا به طرف خاور گشته، سپس به جنوب خاوری می‌رود. دو شعبهٔ فرات یکی از کوفه و یکی از حله سرازیر می‌شود و از مرداب‌ها «اهوار» بطایح گذشته و با دجله می‌آمیزد.

۳- بطایح / مرداب‌ها

زمین‌های پستی است که در جنوب عراق قرار دارند و آب فرات و دجله در آن به هم نزدیک شده و از میان مرداب‌هایی که تشکیل شده، می‌گذرد. این مرداب‌ها باقیماندهٔ دوره‌هایی است که خلیج فارس تا اواسط بین‌النهرین امتداد داشته، مؤرخان قدیم در بارهٔ علت اصلی پیدایش این مرداب‌ها داستانی‌هایی آورده‌اند.

^۱ ابن فقیه، ۲۰۵.

^۲ تمدن اسلامی، جرجی زیدان، ج ۲، ۵۹.

جنبش بردگان زنگی در جنوب (I)

۸

از جمله گویند: در روزگار قباد فیروز، دجله طغیان کرد و گاهواره خود بشکست و چون به علت جنگهای داخلی در باره آن کوتاهی شد همه اطراف را غرق کرد و آبادی‌ها را زیر گرفت، تا آن که انوشیروان آن را کرانه‌بندی کرد و گهواره‌اش را بساخت و دوباره آن نواحی آباد گردید.

در زمان خسرو پرویز باز آب طغیان نمود و سدها بشکست. در آغاز کار مسلمانان توجهی به آن ننموده پس روزبه‌روز مرداب‌ها بزرگتر می‌گردید^۱ و فقط در پایان سده یکم هجری دولت بنی‌امیه به فکر اصلاح آن افتاد.

توضیحاتی چند درباره برخی وقایع تاریخی

ج) توضیحاتی چند درباره برخی وقایع تاریخی: در این قسمت برخی از وقایع تاریخی را که پیش از جنبش زنگیان در این منطقه واقع شده است و تا اندازه‌ای در این جنبش تأثیر داشته یاد می‌کنیم:

سال‌های ۴۸۷ - ۴۹۸ میلادی

نخستین روزگار پادشاهی قباد

بزرگترین واقعه این روزگار جنبش مزدکیان می‌باشد.

این جنبش که نشانه شدت فشار و تحمل‌ناپذیری رژیم آن دوره است، در اثر پوسیدگی دستگاه و تضادهای داخلی تا حدی پیشرفت نمود، قباد برای درهم شکستن قدرت نامحدود روحانیان تا حدی با ایشان همراهی کرد، ولی عاقبت روحانیون پیروز شده، قباد را هم خلع کردند^۲.

دکتر علی‌نقی میسرزوی

^۱ جرجی زیدان منتقل از قدامه بن جعفر، برگه ۲۴۰.
^۲ همه کتب تاریخ؛ و تاریخ طبری، ج ۱، برگه ۵۲۰ و ۵۲۱

سال‌های ۵۰۱ - ۵۳۱ میلادی

دوره دوم پادشاهی قباد

دربار ساسانی که به زودی زیان عدم اتحاد و هماهنگی با اشراف و روحانیون را به چشم دید، فوراً در صدد رفع سوء تفاهم برآمد، قباد دوباره به تخت نشست^۱، ولی کاملاً مطیع روحانیون گردید و هر دو ضدّ مردم جبهه متحدی تشکیل دادند. در روزگار پادشاهی قباد رود دجله سدها و گهواره خود بشکست مرداب‌ها میان واسط و بصره در سرزمین بطایع به وجود آمد، گرفتاری قباد به جنگ‌های داخلی و روم و هیاطله مانع از رسیدگی به وضع بین‌النهرین گردید و در نتیجه آبادی‌های جنوب عراق ویران و غرق شد.

مؤرخان اسلام این واقعه را قدیمی‌ترین علت پیدایش مرداب‌ها در جنوب دانسته‌اند.

۵۳۱ - ۵۷۹ م / ۹۲ - ۴۴ قبل از هجرت،

دوره پادشاهی نوشیروان

این شاه خونخوار که جنبش ستمدیدگان را با زور سرنیزه فرونشاند، خود را ناچار دید، برای ادامه وضع موجود به اصطلاحات ظاهری دست بزند. از جمله کارهای وی کرانه‌بندی رود فرات و دجله بود، وی با این کار تا اندازه‌ای مرداب‌های جنوب را خشک کرد و آبادی‌ها و کشت‌زارها پدید آورد و مرهمی بر زخم‌های برزگران بی‌کار شده جنوب نهاد.

۶۲۹ م / ۸ ق

در این سال باز آب دجله طغیان کرد، گرفتاری دولت ایران از شکست‌های خسرو پرویز و برکناری وی از تخت و تاج، مانع از رسیدگی بدان گردید و مرداب‌ها از نو پر و آبادی‌ها ویران گردید.

جرجی زیدان به نقل از قدامه بن جعفر این واقعه را در زمان خسرو پرویز دانسته، ولی می‌دانییم که خسرو دو سال قبل از این تاریخ یعنی در ۶۲۷ م از سلطنت معزول گردیده است.

^۱ همان جا.

جنبش بردگان زنگی در جنوب (I)

۱۰

به هر حال از این تاریخ تا یک قرن که حکومت اعراب به صورت یک دولت دارای تشکیلات منظم نبود اوضاع این سامان روزبه‌روز بدتر می‌شد و به ویرانی آن می‌افزود.

۴۰ - ۶۰ ق

دوره حکومت معاویه

با این که این سرزمین‌ها در این دوره به صورت مرداب‌ها درآمد بود و دولت هیچ گونه اصلاحی در آن نمی‌کرد، باز هم خراج سنگین از آن‌ها می‌گرفت.

ماوردی گوید: معاویه به وسیله عبدالله شریف دراج پنج میلیون درم از آن خراج می‌گرفت.^۱

۶۵ ق

در این سال بیماری وباء در بصره شیوع یافت^۲ پیدا است که این مرض چه بدبختی برای مردم ایجاد کرد که منجر به عصیان پنج سال بعد گردید.

۷۱ - ۷۳ ق

از اواخر دوره مصعب بن زبیر (۶۷ - ۷۱ ق) زنگیان در اطراف فرات بصره عصیان کرده محصول اربابان را بازداشت کردند و هم چنان بودند تا خالد بن عبدالله بن خالد، والی بصره شد و لشکری به سرکوبی ایشان گسیل داشت و سران ایشان را اسیر کرده به دار آویخت.^۳

۷۵ ق

چون حجاج پسر یوسف ثقفی از مواجب سرداران عرب بصره کاست، ایشان به سرداری ابن‌الجارود برحجاج شورش کردند، زنگیان از این فرصت استفاده کرده بر عصیان خویش افزودند و انبوه ایشان در فرات گرد آمدند و کسی به نام رباح و

^۱ تمدن اسلامی، جرجی زیدان، ج ۴، ۵۱.

^۲ تاریخ طبری، حوادث سال ۶۵ ق.

^۳ الکامل ابن‌اثیر، ج ۴، ۱۸۸، حوادث سال ۷۵.

ملقب به «شیر زنگی» بر خود امیر کرده، شورش آغاز کردند و چون حجاج شورش ابن الجارود را خاموش کرد، به رئیس شرطه^۱ خود در بصره زیاد بن عمرو دستور داد تا سپاهی به جنگ ایشان فرستد، زیاد لشکری به سرداری فرزند خویش حفص به سوی آن گسیل داشت، لشکر حفص در اثر مقاومت شدید زنگیان شکست خورد، ولی زنگیان از این پیروزی استفاده ننمودند تا زیاد با لشکر دیگری بر ایشان بتاخت و آنان را شکست داد و سران جنبش را تار و مار کرد^۲.

۸۶-۹۵ق

دوره حکومت حجاج بر عراق و ایران از طرف ولید پسر عبدالملک اموی

قدامه بن جعفر گفته است: در این دوره نیز یک بار نهر فرات گهواره خود بشکست و ویرانی به بار آورد، حجاج به ولید نوشت و برای ساختمان آن سه میلیون درم بخواست^۳.

خلیفه که آغاز از پرداخت چنین مبلغ سنگینی خودداری می کرد، در اثر تشویق برادرش مسلمه پسر عبدالملک^۴ رضایت داد و با صرف این مبلغ، زمین های این نواحی آباد کرد و تسوکها^۵ به دست آورد، و دو نهر به نام سیب بکند و کارگران و روستاییان و دهقانان به کار گماشت و مال بسیار به دست آورد^۶.

^۱ پلیس و امنیه.

^۲ ابن اثیر، ج ۴، ۱۸۸، حوادث سال ۷۵.

^۳ همان جا.

^۴ مسلمه برادر خلیفه کسی است که همه ساله به جنگ با روم می پرداخت. سال ها نیمه دوم سده یکم در تاریخ طبری و الکامل ابن اثیر دیده شود.

^۵ تسوک که در عربی به صورت طسوج در آمده است: در وزن: برابر یک جو، یک بیست و چهارم؛ و در زمان: یک بیست و چهارم شبانه روز برابر یک ساعت؛ و در درازا: یک بیست و چهارم گز؛ و در مساحت: مقداری زمین قابل کشت را می گفتند.

^۶ قدامه بن جعفر، ۲۴۱ به نقل جرجی زیدان.

۱۳۲ق

در جنگ میان سپاه عباسیان و أمویان بصره دوبار دست به دست شد و ویران گردید^۱.

۱۴۵ق

عصیان بردگان

در این سال بردگان سیاه‌پوست در شهر مدینه عصیان عمومی کردند و مؤرخان جریان را چنین آورده‌اند: عبدالله بن ربیع حاکم مدینه چند تن از سران مدینه را به زندان افکند، پس بردگان قیام کرده حاکم را از مدینه بیرون کردند و زندانیان را راه‌ساختند و چون سران زندانی آزاد شدند با ابن ربیع حاکم سازش کردند و شورش زنگیان را خاموش کرده و دست عده‌ایی از سران زنگی را به نام دزد بردند^۲. نام سه تن از سران زنگی این جنبش که در تاریخ ثبت شده، وثیق، یعقل، زمعه بوده است.

۱۵۱ق

در این سال حاکم بحرین به نام سلیمان پسر حکیم عبدی از طاعت خلیفه سرپیچید و طغیان نمود، ولی شکست خورد و کشته شد^۳.

۱۶۷ق

در این سال اعراب میان بصره و یمامه (سواحل غربی خلیج فارس) شورش کردند و در چند جنگ لشکر مهدی خلیفه را تار و مار ساختند.

ابن اثیر و مؤرخان دگر شورشیان را به ترک نماز و ارتکاب جنایات متهم کرده‌اند^۴.

^۱ طبری و ابن اثیر وقایع این سال.

^۲ تاریخ طبری، ج ۶، ۲۹۴.

^۳ ابن اثیر، الکامل، ج ۶، ۳۱.

^۴ تاریخ طبری، ج ۶، ۳۹۰.

جنبش بردگان زنگی در جنوب (I)

۱۳

طبری خبر وبای شدید در این سال در بصره را آورده است^۱

۲۰۴ق

در این سال مأمون دستور داد مقاسمه^۲ اهل سواد دو پنجم باشد و پیش از آن نیمانیم بود^۲، پیدا است مأمون که در این سال از خراسان به بغداد آمده با این کار می خواست، مرهمی بر جراحات رنجبران این سامان بنهد.

۲۰۶ق

طبری می گوید: در این سال، سد آب تا آن جا بالا آمد که سواد را تا حدود کسکر غرق کرد^۳.
و پیش از آن گوید: مأمون خلیفه، داود پسر ماسجور را برای سرکوبی شورشیان طایفه زط به نواحی بصره فرستاد.
این شورش از کور دجله تا بحرین را فرا گرفته بود^۴ چنان که خواهیم دید، طایفه زط، پس از این نیز شورش هایی کرده است.

۲۰۷ق

طبری در این سال، خبر از قحطی و گرانی خواربار می دهد.

۲۱۹ق

در این سال، مردم طایفه زط در نواحی بصره شورش کردند، غلات و محصول را ربودند معتصم^۵ خلیفه عباسی سپاهی به سرداری عجیف برای سرکوبی ایشان گسیل داشت.

^۱ تاریخ طبری، ج ۷، ۱۵۶.

^۲ تاریخ طبری، ج ۷، ۱۵۹.

^۳ همان جا.

^۴ همان جا.

^۵ متن مقاله: مستعصم.

جنبش بردگان زنگی در جنوب (I)

عجیف با تحمل سختی بسیار و دادن تلفات فراوان و به کار بردن تاکتیک‌های نظامی شدید، در هفت ماه شورش ایشان را خاموش کرد، در یک جنگ پانصد نفر از این طایفه بکشت و در پایان زطها امان خواسته، تسلیم شدند. عجیف همه را خلع اسلحه و روز عاشورای سال ۲۲۰ وارد بغداد کرد.

رئیس ایشان محمد پسر عثمان و کارگزار او شخصی به نام سماق بود، عده ایشان از کوچک و بزرگ بیست و هفت هزار تن بود که دوازده هزار شمشیر زن داشتند.

عجیف ایشان را سوار کشتی‌ها کرد و بوق‌ها به دست ایشان داد، و سه روز در نهر دجله در میان بغداد گردانید و ایشان بوق‌های خود را به صدا در می‌آوردند و معتصم^۱ از آن‌ها سان می‌دید، سپس ایشان را به دست سرداری به نام بشر پسر سمیدع سپردند تا از راه خانقین به طرف عین زربه به مرزهای روم رسانید و این مردم را از کشور اسلام بیرون کرد.

طبری گوید: رومیان نیز به این مردم بی‌سلاح حمله کرده همه را از دم شمشیر گذرانیدند و هیچ یک از آنان جان بدر نبردند.^۲

پیش آمد جنبش زطها نشانه دیگر از وضع خراب مردم جنوب عراق در سده سوم می‌باشد.

۲۳۹ق

در این سال محمد پسر رجاء حاکم بصره شد و در روزگار حکومت او جنگ و خونریزی میان دو طایفه سعدیان و بلالیان بصره شدت یافت^۳، زد و خورد میان این دو طایفه سابقه داشته و همواره زنگیان از این اختلافات استفاده می‌کردند.

ابن اثیر گوید: در این وقت مردم بصره بر امیر خود ابن رجاء شوریدند و او را بیرون راندند و زندانیان را آزاد ساختند.

۲۵۲ق

شورش زنگیان به سرپرستی شریح حبش بود. (ط)

^۱ متن مقاله: مستعصم.

^۲ تاریخ طبری؛ و الکامل ابن اثیر وقایع این سال [۲۱۹ق].

^۳ همان جا، وقایع سال ۲۳۹ق.

جنبش بردگان زنگی در جنوب (I)

ادامه دارد

۱۵

دکتر علی نقی نیمزنوی

جنبش بردگان زنگی در جنوب (۲)

ماهنامهٔ جامعهٔ معلمین در راه فرهنگ نو، ج ۱، شماره ۹، تیر ۱۳۳۲، برگه ۶۰ - ۷۶

سازمان و دستگاه رهبری جنبش

(د) سازمان و دستگاه رهبری جنبش

چنان که دیدیم از صد سال قبل از اسلام تا دو قرن و نیم پس از آن مردم ساکن شمال و مشرق خلیج فارس که بیشتر از بردگان سیاه پوست بودند، در اثر فشار اربابان و مالکین چندین بار به جنبش در آمدند. این جنبش‌ها هیچ یک با نقشه و رهبری شده نبود؛ بلکه به صورت عصیان بردگان و دهقانان بی چیز بود. اینان به دور یک یا چند تن گرد می آمدند و رهبری او را به گردن می گرفتند و چون این رهبران ناپخته بودند و هدف روشن نداشتند و کارها بی نقشه انجام می گرفت، همهٔ این جنبش‌ها در صورت ظاهر به شکست منتهی گردیده است؛ البته شکست نظامی این جنبش‌ها را نباید شکست قطعی ایده‌ئولوژیک دانست و چنان که در آخرین بخش خواهیم دید این جنبش‌ها در تشکیلات اجتماعی و مخصوصاً در حقوق و فقه اسلامی، نتایج بسیار به جا گذارده، به طوری که فتاوی علمای فقه راجع به حقوق بردگان و مالکیت ایشان قبل از این جنبش‌ها و پس از آن، ناسازگاری‌های فراوان دارد و اساساً دگرگون شده است.

بزرگترین جنبشی که در این چهار قرن پدیدار شده و آخرین آن‌ها بوده، جنبشی است که در کتاب‌های تاریخ عرب به نام رهبر این جنبش «صاحب الزنج» معروف گردیده است. این جنبش در ۲۵۵ ق آغاز شد، توده‌های سیاه پوست مردمی را که

^۱ متن مقاله: ج.

جنبش بردگان زنگی در جنوب (2)

بعدها به نام علوی؛ یا الناجم؛ یا صاحب الزنج نامدار گردید، به رهبری خویش پذیرفته، گرد او جمع شدند^۱ و من در این مقالات وی را رهبر زنگیان می خوانم.

نقش توده‌های رنجبر در این جنبش

با این که همه تاریخ‌نگاران این جنبش بزرگ را در اثر هوی و هوس یک فرد «رهبر زنگیان» خوانده‌اند، ولی چون پنهان کردن حقیقت به طور کامل امکان ندارد، از لابلای برگ‌های تاریخ نقش توده‌ها هویدا می‌گردد، برای نمونه می‌توان واقعه زیر را یاد کرد.

طبری گوید: در آغاز کار (شوال ۲۵۵) چون زنگیان از طرف بصره در کوهی به نام «جبل الشیاطین / دیوان کوه» موضع گرفته بودند، سران جنبش تصمیم گرفتند، رو به جنوب پیش روند و در سلیمانان و آبادان موضع گیرند، سیاه‌پوستان گمان بردند که رهبران خیانت ورزیده خیال تسلیم آنان را به اربابان دارند و از این روی میان سیاه‌پوستان زنگی و سفیدپوستان فراتی و قرمطی و نوبی که در این جنبش شرکت داشتند، اختلاف روی داد. در این وقت رهبر زنگیان پیشنهاد نمود که سیاهان عده‌ای را انتخاب کنند که همواره او را در میان گیرند و هرگاه خیال خیانت به مردم و سرپیچی از دستور ایشان به سر راه دهد او را بکشند و نیز شرط کرد که همه جا در میدان‌های جنگ با تن خود، شرکت جوید و با این شرطها بود که زنگیان وی را به رهبری پذیرفتند.^۲

رنگ بیدق و نشان‌های ایشان

برای بیرق‌های زنگیان رنگ‌های گوناگون در تاریخ یاد شده و گویا رنگ مخصوص را برای خود، گزین نموده‌اند.

^۱ طبری در تاریخ خود و مسعودی در مروج الذهب و ابن‌ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه از رهبر زنگیان به نام الناجم / ستاره‌بین، یاد کرده‌اند، ولی ابن‌اثیر او را به لقب علوی می‌خواند، گویا شیعی‌گری مسعودی و ابن‌ابی‌الحدید ایشان را از علوی خواندن رهبر این جنبش که در آن روزگار مورد انواع تهمت‌های مذهبی و سیاسی بود، باز داشته باشد.

^۲ تاریخ طبری، ج ۷، ۵۵۰.

جنبش بردگان زنگی در جنوب (2)

در کتاب غیبت نعمانی حدیثی آورده است که در آن رهبر زنگیان را (صاحب العلم الخضراء و الراية الحمراء) خوانده است که در سال ۲۶۰ هجری آشکار خواهد شد.^۱
در هنگام حمله بر بصره بیرق علی بن اَبان سردار زنگی، زرد رنگ بوده است.^۲
در آغاز کار (شوال ۲۵۵)، بر روی نخستین بیرق که زنگیان برپا ساختند، آیه‌ای از قرآن به خط سرخ و سبز نوشته شده بود.^۳

سران شش‌گانه و مجالس مشورتی آنان

غیر از رهبر بزرگ، شش، تن دیگر به نام علی پسر اَبان مهلبی؛ و یحیی پسر محمد؛ و محمد پسر سلم؛ و سلیمان پسر جامع زنگی؛ و مشرق؛ و رفیق بودند که دستگاه رهبری جنبش را اداره می‌کردند.
ایشان از سران جنبش زنگی بوده و به جای دستوران و وزیران و معاونین رهبر بزرگ به شمار می‌رفتند و در پیش آمدها جلسه شورا با حضور همه با اکثریت اینان تشکیل می‌گردید، طبری و ابن‌اثیر اینان را به نام الأَصْحَابِ السِّتَةِ نامیده‌اند.
در مجالس مشورتی غیر از این شش تن که به جای قوه مجریه بودند، اشخاص دیگری نیز شرکت می‌جستند. طبری در یک جا یکی از شرکت کنندگان در مجلس را به نام ابویعقوب ملقب به جربان یاد کرده است.^۴
نخستین مورد که در تاریخ از تشکیل چنین جلسه یاد شده در رمضان سال ۲۵۵ در کاخی به نام قصر قریش در سرزمینی به نام «برنخل» در اطراف بصره است. ایشان در آن جا گرد آمده و روز چهارشنبه ۲۶ رمضان ۲۵۵ را برای آغاز جنبش تعیین نمودند.^۵

^۱ کتاب الغیبة، نعمانی، برگه ۷۴. البته حدیث‌ها پس از جنبش زنگیان ساخته و به زمان‌های پیش از آن نسبت داده شده است.

^۲ تاریخ طبری، ج ۷، ۶۰۵.

^۳ تاریخ طبری، ج ۷، ۵۴۶.

^۴ تاریخ طبری، ج ۷، ۵۴۵ و ۵۵۲.

^۵ تاریخ طبری، ج ۸، ۱۴۴.

جنبش بردگان زنگی در جنوب (2)

۱۹

رهبر بزرگ و شش وزیر او

چون از نظر ظاهر رهبر زنگیان نقش مهمی را در این جریان به عهده داشته، مؤرخان ظاهربین که همواره جیره‌خوار دربارها و اشراف بوده‌اند، اصولاً نقش توده‌های برده و سیاه‌پوست را در این جنبش بزرگ طبقاتی فراموش کرده؛ و یا در درجه دوم نهاده‌اند و این جنبش را یک خروج برعلیه خلیفه و قیام مذهبی و در اثر هوی و هوس شخصی رهبر زنگیان برشمرده‌اند و تا آن جنبش را با زندگی شخصی رهبر آن در آمیخته‌اند که برای فهم درست جریان، ما را مجبور به شناسایی این مرد کرده‌اند و با این که من تا اندازه‌ای خوانندگان را به علل واقعی اقتصادی و سیاسی این جنبش آشنا نمودم، باز مجبور هستم در باره این شخص و وزیران او بررسی نمایم.

لقب و شهرت او

طبری او را همواره به لقب «علوی» و «صاحب الزنج» و گاه «الناجم»، به معنی ستاره‌شناس و ستاره‌بین می‌خواند و مسعودی همه جا وی را «الناجم» خوانده است، و ابن‌ابی‌الحدید او را هیچ‌گاه، جز «علی بن محمد» و «الناجم» نمی‌خواند، ولی ابن‌اثیر او را به لقب «علوی» خوانده است.

گویا تبلیغات شدید دولت عباسی علیه این مرد به حدی بوده است که شیعیگری مسعودی و ابن‌ابی‌الحدید را مانع از علوی خواندن وی گردیده و نیز تعصب ضد تشیع ابن‌اثیر سبب شده که همه جا او را علوی بخواند، ولی طبری که کهن‌ترین مدرک ما است، وی را به هر سه لقب خوانده است.

در تجارب السلف^۱ هندوشاه و در مجمل التواریخ نیز او را «صاحب الزنج» و «صاحب» خوانده‌اند و ما در این مقالات او را به نام «رهبر» و «رهبر زنگی» و «رهبر زنگیان» می‌خوانیم.

دکتر علی نقی نیشزوی

^۱ متن مقاله: تجارب السلف.

نسب او

طبری و ابن اثیر گویند: وی آغاز جنبش در بصره خود را علی پسر محمد پسر احمد پسر علی پسر عیسی پسر زید پسر علی پسر حسین بن علی بن ابی طالب خوانده است.^۱

هندوشاه پس از نقل همان نسب‌نامه گوید: و در نسب وی طعن کردند و بعضی اثبات کرده‌اند.^۲

مسعودی در مروج الذهب طالبی بودن وی را انکار نموده است.

صاحب تاریخ قم گوید: و از بعضی روایت است که گفتند ما از حسن علی (ع) از صاحب زنگیان سؤال کردیم، امام فرمود که صاحب زنگیان از ما نیست.

و ابوالحسین علی بن عیسی عریضی دعوی کند که محمد بن حسن بن احمد ولید فقیه روایت کرده است که صاحب از علویه است و در میان ایشان صحیح النسب باشد؛ لیکن علویه و شیعه خود را از او دور می‌دارند بر وجه تقیه.^۳

صاحب مجمل التواریخ گوید: پس مردی خارجی برخاست علی بن محمد البرقعی (؟) و دعوی کرد که از فرزندان حسین بن علی (ع) و او را اتباع از عبدقیس خوانده است.^۴ ... آن است که او را صاحب زنگیان خوانند، و فتنه او بماند تا بعد از این ایام. و سال ۲۷۹ کشته شد.^۵

و نیز طبری گوید: چون به سال ۲۴۹ رهبر زنگیان از سامره به بحرین آمد، دعوی کرد که وی علی پسر محمد پسر فضل پسر حسن پسر عبدالله پسر عباس پسر علی بن ابی طالب است.^۶

^۱ تاریخ طبری، ج ۷، ۵۴۳ و ابن اثیر به نقل از طبری در وقایع سال ۲۵۵.

^۲ تجارب السلف، چ تهران، برگه ۱۸۹.

^۳ تاریخ قم، چ تهران، ۱۳۱۸ خ، برگه ۲۲۹.

^۴ متن مقاله: بود.

^۵ مجمل التواریخ و القصص، چ ۱۳۲۰، برگه ۳۶۳.

^۶ تاریخ طبری، ج ۷، ۵۴۳.

و در جای دیگر گوید: چون خواست از بصره به بادیه برای دعوت اعراب رود، دعوی نمود که او یحیی پسر عمر است که در اطراف کوفه کشته شد.^۱

و نیز طبری در جای دیگر گوید: پس از آن که بصره به دست زنگیان افتاد (سال ۲۵۷ ق) دسته‌ایی از فرزندان احمد پسر عیسی پسر زید پسر علی پسر حسین بن ابی طالب، بدو گرویدند و از جمله ایشان علی پسر احمد پسر عیسی بود. از این رو، دیگر رهبر زنگیان نتوانست خود را از فرزندان احمد شمرد، پس دعوی خود را تغییر داده گفت من از فرزندان یحیی پسر زید پسر علی بن حسین هستم.^۲ باید یادآور شوم که در نسب‌نامه‌ها این یحیی بی‌بازمانده شناخته شده، چه پس از کشته شدن پدرش زید به خراسان فرار کرد و در سن ۱۸ سالگی در آن جا کشته شد.^۳

و نیز طبری گوید: رهبر زنگیان علی پسر محمد پسر عبدالرحیم از طائفه عبدقیس^۴ است، و مادرش قره دختر علی پسر رحیب پسر محمد حکیم از بنی‌أسد^۵ بن خزیمه بود.

وی در دیه‌های شهر ری می‌زیست و می‌گفت: جدّ مادر من محمد پسر حکیم در کوفه از یاران زید پسر علی پسر حسین بن علی بن ابی طالب بود.

زید به دست سپاه هشام عبدالملک اموی کشته آمد، جدّ من به ری گریخت و به دهی به نام ورزنین شد. جدّ پدر من عبدالرحیم از طائفه عبدقیس که در طالقان بزاده و به عراق رفته، کنیزکی سندی خرید و پدرم محمد از وی بزاد.^۶

^۱ تاریخ طبری، ج ۷، ۵۴۳.

^۲ تاریخ طبری، ج ۷، ۶۰۷ و ۶۰۸.

^۳ عمدة الطالب في آل ابی طالب، ج. نجف.

^۴ نام طایفه‌ای از عرب.

^۵ نام طایفه‌ای دیگر از عرب.

^۶ طبری، ابن اثیر و ابن ابی الحدید نیز از وی نقل کرده‌اند.

جنبش بردگان زنگی در جنوب (2)

از آن چه گذشت چنین می‌نماید که رهبر زنگیان اگر چه سیاه‌پوست نبوده است، ولی از خاندان هاشمی؛ یا دیگر اشراف نبوده؛ بلکه از یک خانواده گمنام بیرون آمده و بعدها برای وی نسب‌نامه‌ها ساخته‌اند. از این رو، اختلاف در آن بسیار است.

زندگانی رهبر زنگیان

در سده سوم هجری بغداد و سامراء دو پایتخت زمستانی و تابستانی پادشاهان عباسی بوده است.

طبری گوید: رهبر زنگیان مدتی در سامراء می‌زیست و در این هنگام با خاندان منتصری، مانند غانم شطرنجی، سعید صغیر و بسر خادم آشنا گردیده، به وسیله آنان درباریان را ستایش [می‌کرده و]^۱ می‌سرود و از این راه زندگی می‌گذرانید.^۲

ابن ابی‌الحدید گوید: وی مدتی در بغداد به آموزگاری کودکان و تعلیم خط خوش و گاهی به تدریس نجوم و ستاره‌شناسی می‌پرداخت و از این راه گذران می‌کرد.^۳

مسعودی گوید: در آغاز کار به علم نجوم و سحر و اسطرلاب مشغول بود.^۴

پایه دانش او

چنان که دیدیم وی ستاره‌شناسی و اسطرلاب و سحر را درس می‌گفته و چنان که تاریخ نشان می‌دهد، وی در جنگ‌ها نیز اسطرلاب‌هایی همراه می‌داشته و از آن استفاده می‌کرده و گاهی آلات نجومی او به دست دشمن به غارت می‌رفته است.^۵

هنگامی که می‌خواست به بصره حمله کند خسوف شب چهارده شوال ۲۵۷ را پیش بینی کرده و مخصوصاً این شب را برای حمله به بصره برگزیده است.^۶

^۱ متن مقاله: - [می‌کرده و].

^۲ تاریخ طبری، ج ۷، ۵۴۳.

^۳ شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، چ مصر ۱۳۳۹ ق؛ چ ۳، برگه ۳۱۰.

^۴ مروج الذهب، ج ۲، ۳۲۰.

^۵ تاریخ طبری، ج ۷، ۵۶۴.

^۶ تاریخ طبری، ج ۷، ۶۰۲.

جنبش بردگان زنگی در جنوب (2)

مذهب و ادعاهای مذهبی او

وی در هیچ یک از نطق و دعوت‌ها، مردم را به مذهب خاصی نخوانده است؛ لیکن مؤرخان آن روزگار، مذهب را مانند تیزترین اسلحه برای طرد و محکوم کردن جنبش‌های ملی؛ یا طبقاتی و تکفیر رهبران این گونه جنبش‌ها به کار می‌بردند و اربابان خود و دربارها را پاک و منزّه جلوه می‌دادند. از این رو، نسبت‌های ناروا به جنبش زنگی و رهبران آن داده‌اند.

مسعودی که خود دشمن خوارج بوده، او را خارجی خوانده، گوید: او طالبی نبوده؛ بلکه از ازارقه است، چه:

الف: او کودکان و پیروان و بیماری را نیز می‌کشت.

یا الف: او کودکان و پیران و بیماران را نیز می‌کشتند؛

ب: خطبه و نطق‌هایش بدین جمله آغاز می‌گشت: لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَ اللَّهُ أَكْبَرُ. لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ^۱؛

ج: او هرگناه را موجب شرک و کفر می‌دانست^۲.

مسعودی به این نیز اکتفا نکرده، او گوید: برخی او را اصلاً خارج از دین و زندیق و ملحق شمرده‌اند و این از مذهب وی آشکار است، چه در آغاز کار، به علم اسطرلاب، سحر و ستاره‌شناسی می‌پرداخته است^۳.

طبری گوید: مردم بحرین او را مانند یک پیغمبر می‌دانستند^۴.

و نیز گوید: در بحرین از دیه به دیه می‌گردید و می‌گفت نشان‌ها از پیشوایی (امامت) در خود دیده‌ام:

الف: چند سوره از قرآن را که از بر نبودم، مانند کهف، ص، أسرا، ناگهان بر زبانم روان گردیده از بر خواندم؛

ب: روزی در بیابان دراز کشیده و از نافرمانی مردمان به ستوه آمده با خود می‌گفتم: چه کنم؟ کجا روم؟ ناگهان ابری بر سر من نمایان گشت و رعد و برق آغازید و صدایی به گوشم رسید: به بصره برو!^۵.

^۱ این شعار خوارج بوده است.

^۲ یکی از قوانین اصولی خوارج است و مُرَجَّه خلاف آن می‌گفتند.

^۳ مروج الذهب، ج ۲، برگه ۳۲۰.

^۴ تاریخ طبری، ج ۷، ۵۴۲. و این می‌رساند که خود چنین ادعا نمی‌کرده و مردم نیز او را پیغمبر نمی‌دانسته؛ بلکه مانند آن می‌شمردند.

^۵ تاریخ طبری، ج ۷، ۵۴۴.

جنبش بردگان زنگی در جنوب (2)

۲۴

و نیز گوید: چون از بصره به بغداد گریختم (سال ۲۵۴ ق) آیاتی بر من آشکار گشت، چنان که از اندیشه یاران خود با خبر می شدم و چنین از پروردگار نشانی می خواستم صفحه‌ایی بر دیوار رو به روی خود می دیدم که چیزها بر آن نوشته و نویسنده ناپیدا بود^۱.

هم‌چنین طبری گوید: در آغاز جنبش هنگامی که در باقشا می زیست (شوال ۲۵۵)، یک یهودی به نام ماندویه به نزد وی آمده گفت: احوال تو در کتاب تورات دیده‌ام و پیشگویی نمود که پیروز خواهی شد، و نشان‌ها در تن او می جست^۲.
و نیز گوید: وی آشامیدن نیبذ را ناروا نمی شمرد و فقط پس از آغاز جنبش هنگام حمله بر دیه لالان می خوارگی را منع کرد^۳.

مسعودی گوید: زنگیان بر ابوبکر و عمر رحمت می فرستادند و از عثمان و علی نام نمی بردند و پادشاهان اموی و عباسی را لعنت و نفرین می کردند و این مذهب خوارج بود^۴. این بود خلاصه اطلاعاتی که در باره زندگی خصوصی و عقاید رهبر زنگیان از تواریخ به دست می آید.

اینک اندکی به زندگی دیگر سران شش گانه جنبش می پردازم.

^۱ تاریخ طبری، ج ۷، ۵۴۵.

^۲ تاریخ طبری، ج ۷، ۵۵۲.

^۳ تاریخ طبری، ج ۷، ۵۵۲.

^۴ مروج الذهب، ج ۲، ۳۱۷.

جنبش بردگان زنگی در جنوب (2)

۲۵

مهلبی علی بن أبان (ک: ۲۷۲ق / ۸۸۵م)

وی از طایفه بنی ضبیعه در بصره بوده و هنگامی که رهبر زنگی از بحرین به بصره شد و به میان این طایفه آمد، چند تن از آنان، مانند علی بن أبان و برادرانش محمد پسر أبان و خلیل پسر أبان بدو گرویدند^۱ و به سال ۲۵۴ همراه وی به بغداد گریخت و به سال ۲۵۵ با وی به بصره بازگشت^۲ و در شمار سران ششگانه جای گرفت^۳.

وی یکی از سرداران سپاه زنگی بود و پرچم مخصوص، به رنگ زرد می‌داشت و این سپاه یکی از سه جناح ارتش زنگی را که بر بصره حمله کرده و فاتح گردید^۴، تشکیل می‌داد. وی در سال‌های ۲۶۲ تا ۲۶۷ فرمانفرمای زنگیان در منطقه اهواز می‌بود و فرماندهی جناح خاوری جنبش را در دست داشت.

وی با صفاریان جنگ‌ها کرد و قرار داد صلح بست و حاکم صفاری زیر حمایت وی در آمد^۵.

حاکم صفاری از خشونت علی بن أبان به ستوه بود و انکلای پسر رهبر زنگی را شفیع قرار داد که منطقه حکومت خود را از زیر دست علی بیرون آورده تابع مرکز زنگیان باشد و این خواست وی پذیرفته نشد^۶، چون سپاه بغداد جناح باختری جنبش زنگی را بشکست و فرات را تا نزدیک بصره اشغال کرد. در دوم جمادی دوم سال ۲۶۷ به طرف جناح خاوری و منطقه اهواز حمله کرد، علی بن أبان شخصی را به جای خود گذارد و به طرف مرکز عقب نشست و پس از وی اهواز با اندکی مقاومت تسلیم سپاه بغداد شد.

^۱ تاریخ طبری، ج ۷، ۵۴۴.

^۲ تاریخ طبری، ج ۷، ۵۴۵.

^۳ تاریخ طبری، ج ۷، ۵۴۵ و ۵۵۲.

^۴ تاریخ طبری، ج ۷، ۶۰۵.

^۵ تاریخ طبری، ج ۸، ۳۱ و ۳۴.

^۶ همان جا.

جنبش بردگان زنگی در جنوب (2)

از این به بعد علی در مرکز جنبش در قسمت خاوری شهر مختاره دژی مستحکم به ساخت و در آن به دفاع از این قسمت شهر پرداخت و روز شنبه سوم صفر سال ۲۷۰ق، پس از آن که شهر به دست سپاه بغداد قتل عام شد، علی بن أبان به همراه انکلای پسر رهبر زنگیان اسیر گردید.

سلیمان جامع (ک: ۲۷۰ق)

وی مردی سیاه پوست از موالی بنی حنظله بوده است از بحرین همراه رهبر زنگی به بصره آمده و از سران جنبش گردید.^۱ در ۲۵۴ با او در بصره به بغداد گریخت.^۲ و در ۲۵۵ به بصره بازگشت و در شمار سران شش گانه در آمد.^۳ وی فرماندهی جناح باختری جنبش را داشت و در سال ۲۶۴ فرمان فرمای واسط بود و با محمد مولد جنگ ها کرد.^۴ خلیل بن أبان برادر علی بن أبان با شعرانی زیر نظر او کار می کردند، ولی خودخواهی مانع همکاری آن ها شد و خلیل به مرکز فرا خوانده شد.^۵

سپاه خلیفه در ۲۶۶ جناح غربی زنگیان را به شکست و واسط را اشغال کرد. سلیمان جامع و شعرانی فرار کردند، سلیمان تهیثا و شعرانی در سوق الخمیس موضع گرفتند. سلیمان در تهیثا شهر بساخت و منصوره اش نام نهاد. پیرامون این شهر یک فرسنگ بود و پنج خندق در بر آن کنده و میان هردو تای آن ها سوری ساخته بود. زنگیان یک سال درست در این دژ به دفاع پرداختند تا آن که در سال ۲۶۷ سپاه بغداد به سرداری احمد موفق که عموی خلیفه بود، آخرین حملات خود را بر این شهر آغاز کرد.

^۱ تاریخ طبری، ج ۷، ۵۴۴.

^۲ تاریخ طبری، ج ۷، ۵۴۵.

^۳ تاریخ طبری، ج ۷، ۵۴۵ و ۵۵۲.

^۴ تاریخ طبری، ج ۸، ۱۲۵.

^۵ تاریخ طبری، ج ۸، ۴۱.

جنبش بردگان زنگی در جنوب (2)

زنگیان وجب به وجب از پناهگاه خود دفاع می کردند تا در ۲۶ ربیع دوم این سال سپاه بغداد بر شهر دست یافت و آن را به ویرانه‌ای مبدل کرد و خون کلیه سپاه‌پوستان را مباح نمود به استثنای سپاه‌پوستی که خائنه سپاه دیگر از هم‌نوعان خود را اسیر کرده و به سپاه خلیفه بسپارد.

موفق ده هزار زن از این شهر به کوفه و واسط فرستاد و عده‌ای از خانواده و زنان سلیمان جامع نیز جزو اسیران بودند^۱. سلیمان از این جا نیز جان بدر برد و به مرکز رفت و در دفاع از شهر مختاره (پایتخت زنگیان) تا سوم صفر ۲۷۰ ق شجاعت‌ها نشان داد و در این روز با عده‌ای از اسیران زنگی اسیر گردید^۲.

یحیی پسر محمد ارزق بحرینی (ز: ۲۵۶ق)

وی از موالی بنی‌وارم بود و در آغاز کار در شهر الحساء در بحرین به شغل کیالی می‌پرداخت و چون رهبر زنگیان به بحرین شد، بدو گروید و با وی به بصره آمد^۳ و به سال ۲۵۴ با او به بغداد گریخت و نیز با وی به بصره بازگشت^۴ و در شمار سران شش‌گانه قرار گرفت^۵. وی اولین بار در جنگ قادسیه اسبی به دست آورد و پیش از آن هیچ نداشت و نیز در ذی‌حجه ۲۵۶ سپاه زنگی به سرداری وی بر بصره حمله برد، ولی آن را ننگشود^۶ و نیز در (شوال ۲۵۷) یکی از جناح زنگیان که بر بصره حمله برد به فرماندهی او اداره می‌شد^۷ و پس از فتح بصره حکومت آن جا بدو واگذار شد^۸ و پس از چندی در اثر یک اشتباه در نهر عباسی اسیر سپاه موفق گردید، پس او را به سامراء برده زیر تازیانه خاردار کشتند، سپس سرش را بریده تنش را سوختند.

^۱ تاریخ طبری، ج ۸، ۶۸ - ۶۹.

^۲ تاریخ طبری، ج ۸، ۱۴۱.

^۳ تاریخ طبری، ج ۷، ۵۴۳.

^۴ تاریخ طبری، ج ۷، ۵۴۵.

^۵ تاریخ طبری، ج ۷، ۵۴۵ - ۵۵۲.

^۶ تاریخ طبری، ج ۷، ۵۹۷.

^۷ تاریخ طبری، ج ۷، ۶۰۵.

^۸ تاریخ طبری، ج ۷، ۶۰۷.

گویند اشتباهی که منجر به گرفتاری او شد با حسادتی که میان وی و علی بن اَبان بود، ارتباط داشته است.^۱
رهبر زنگیان از خبر دستگیری وی بسیار اندوهناک شد.^۲

محمد بن سلم قصاب هجری (ک: ۲۵۵ق)

وی به سال ۲۵۴ از بحرین با رهبر زنگیان به بصره آمد و از آن جا به بغداد گریخت و در ۲۵۵ نیز همراه وی به بصره بازگشت^۳
و در شمار سران ششگانه در آمد.^۴

او و علی بن اَبان و رهبر زنگیان نخستین کسان اند که شمشیر به دست گرفتند و او همواره در هنگام غیبت رهبر بزرگ
سالاری سپاه را داشت^۵، ولی در همان آغاز جنبش در جنگ نهر کثیر در شوال ۲۵۵، در حالی که سپاه بصره را دعوت به صلح
می کرد، او را کشتند.^۶

مشرق (ز: ۲۵۵ق)

ابواحمد حمزه، وی سیاه پوستی بود از غلامان یحیی پسر عبدالرحمان پسر خاقان از رجال دربار خلیفه در بغداد و چون
در ۲۵۴ رهبر زنگیان از بصره به بغداد گریخت، وی جزو کسانی بود که در بغداد به دور او گرد آمدند و از آن پس خود را به نام
حمزه و کنیت ابواحمد بخواند^۷ و به سال ۲۵۵ با رهبر بزرگ به بصره آمد و در شمار سران شش گانه در آمد.^۸ او در علم ریاضی

^۱ تاریخ طبری، ج ۸، ۶ - ۸.

^۲ همان جا.

^۳ تاریخ طبری، ج ۷، ۷، ۵۴۵.

^۴ تاریخ طبری، ج ۷، ۷، ۶۰۷.

^۵ تاریخ طبری، ج ۷، ۷، ۵۴۵ - ۵۵۲.

^۶ تاریخ طبری، ج ۸، ۶ - ۸.

^۷ تاریخ طبری، ج ۷، ۷، ۵۴۵.

^۸ تاریخ طبری، ج ۷، ۷، ۵۴۵ - ۵۵۲.

جنبش بردگان زنگی در جنوب (2)

دست داشته و اسطرابدار رهبر زنگیان بود^۱، ولی از دارایی دستی خالی داشت و اولین بار در هنگام جنگ قادسیه (شوال ۲۵۵) یک اسب به دست آورد و سوار شد.

رفیق (ز: ۲۵۷ق)

ابوالفضل جعفر، وی سیاه پوستی بود از غلامان یحیی پسر عبدالرحمان پسر خاقان از رجال دربار خلیفه در بغداد. چون رهبر زنگیان به سال ۲۵۴ از بصره به بغداد شد، وی با هم زنجیرش مشرق به دو پیوست و رفیق از این پس ابوالفضل جعفر خوانده شد و در ۲۵۵ با هم به بصره آمده و در شمار سران شش گانه در آمدند^۲.

رفیق از کاخ قریش^۳ به بصره آمد و شد کرد و بیدق را وی از بصره به کاخ قریش آورد و روی آن به رنگ سرخ و سبز نوشت و در آن آمد و شدها مردان بصره را نیز دعوت می کرد، چنان که شبل بن سالم را نیز او از بصره آورده، به جنبش پیوند داد^۴ و در هنگام حمله بر بصره (شوال ۲۵۷) زیر نظر یحیی بن محمد بحرینی یکی دیگر از سران شش گانه کار می کرده و رشادتها نمود^۵.

^۱ تاریخ طبری، ج ۷، ۵۵۴.

^۲ تاریخ طبری، ج ۷، ۵۴۵-۵۵۲.

^۳ نقطه در حوالی بصره و پنهان گاه سران زنگی بود و از آن جا جنبش را آغاز کردند.

^۴ تاریخ طبری، ج ۷، ۵۴۶.

^۵ تاریخ طبری، ج ۷، ۶۰۵.

کتابنامه

نمایه کتاب و مقاله

الأحكام السلطانية؛ ابوالحسن علی فرزند محمد فرزند حبیب ماوردی قاضی بصری (۳۶۴ - ۴۵۰ ق / ۹۷۴ - ۱۰۵۷ م)، مکتب العلم الاسلامی، قاهره، افسست قم، ۱۴۰۶ ق.

ایران در زمان ساسانیان، آرتور کریستین سن، ترجمه غلامرضا رشید یاسمی، تهران، ۱۳۵۱ خ.
آئین حکمرانی، برگردان الأحكام السلطانية، ابوالحسن ماوردی، برگردان حسین صابری، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۳ خ.

البلدان، ابن وضاح یعقوبی، احمد، پژوهش محمدامین ضناوی، برگردان آیتی بیرجندی، محمدابراهیم، انتشارات علمی فرهنگی، تهران.

تاریخ الرسل و الأمم و الملوك، تاریخ الأمم و الملوك، تاریخ طبری، ابوجعفر محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن غالب طبری آملی مازندرانی، جریر طبری (۲۲۴ - ۳۱۰ ق / ۸۳۹-۹۲۳ م)، برگردان ابوالقاسم پاینده، انتشارات بنیاد فرهنگ، تهران، ۱۵ جلد ۱۳۵۲ خ؛ چاپ دیگر: ابوالقاسم پاینده، انتشارات بنیاد فرهنگ، ۱۶ جلد، ۱۳۵۳ خ؛ چاپ سوم، ۱۶ جلد، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۶۲ تا ۱۳۶۵ خ.

تاریخ تمدن اسلامی، جرجی زیدان (۱۸۶۱ - ۱۹۱۴)، بیروت، ۱۹۰۲ - ۱۹۰۶؛ برگردان علی جواهرکلام، موسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ ۷، ۱۳۷۲ خ.

تاریخ فخری در آداب ملکداری و دولت‌های اسلامی، ترجمه آداب السلطانية ابن طقطقی (۶۶۰ - ۷۰۹ ق)، برگردان محمدوحید گلپایگانی، تهران، ۱۳۵۰ خ.

تاریخ قم، ابوعلی حسن بن محمد بن حسن قمی اشعری (سده ۴ هـ)، تصحیح سید جلال‌الدین تهرانی، تهران، ۱۳۱۳ خ.
تجارب السلف هندوشاه فرزند سنجر فرزند عبدالله، صاحبی نخجوانی (تألیف: ۷۱۴ ق)، تصحیح و مقدمه نگاری عباس اقبال، چ دوم؛ تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۴۴ خ.

جنبش بردگان زنگی در جنوب (2)

۳۱

- تجارب السلف، هندوشاه فرزند سنجر فرزند عبدالله، صاحبی نخجوانی (تألیف: ۷۱۴ق)، با مقدمه و ملحقات محمدعلی روضاتی و به اهتمام حسن روضاتی، نفایس مخطوطات اصفهان، (چاپ عکسی)، ۱۴۰۲ق / ۱۳۶۱خ.
- تجارب السلف، هندوشاه فرزند سنجر فرزند عبدالله، صاحبی نخجوانی (تألیف: ۷۱۴ق)، به کوشش توفیق سبحانی، چ سوم، تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۵۷خ.
- تجارب السلف، هندوشاه فرزند سنجر فرزند عبدالله، صاحبی نخجوانی (تألیف: ۷۱۴ق)، به کوشش غلام حسین بیگدلی؛ تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۱.
- ترتیب الدول، ۱۰۶؛ آثارُ الأُول فی ترتیبِ الدُول، حسن فرزند عبدالله عباسی صفدی (د: ۷۱۰ق)، بولاق، ۱۲۹۵ق / ۱۸۷۸م؛ قاهره، ۱۳۰۵ق / ۱۸۸۸م؛ دارالجلیل، بیروت، ۱۹۸۹ / ۱۴۰۹ق.
- التنبیه و الاشراف، علی فرزند حسین مسعودی (د: ۳۴۶ق / ۹۵۷م)، به کوشش دخویه، لیدن، ۱۸۹۳م.
- جرجی زیدان منتقل از قدامة بن جعفر، برگه ۲۴۰.
- جنبش بردگان زنگی در جنوب (۱) (۲)، ماه‌نامه «جامعه معلمین» در راه فرهنگ نو، ج ۱، شماره ۸، خرداد ۱۳۳۲، برگه ۶۸ - ۶۱؛ ج ۱، شماره ۹، تیر ۱۳۳۲، برگه ۶۰ - ۷۶، دکتر علی نقی منزوی.
- حدود العالم، ترجمه منوچهر ستوده، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۰خ.
- حیات الحيوان، کمال‌الدین محمد دمیری مصری (۷۴۵ - ۸۰۸ق / ۱۳۴۴ - ۱۴۰۵م)، تصحیح حسین شریفی سده، انتشارات صالحیان، ۱۳۹۷خ.
- شرح نهج البلاغة، عبد الحمید بن هبة الله ابن ابی الحدید (۵۸۶ - ۶۵۶ق)، چاپ مصر ۱۳۳۹ق، ج ۳.
- طبقات الأطباء و الحكماء، ابن جلجل اندلسی، سلیمان فرزند حسان (ز ۳۷۷ق)، تصحیح فؤاد سید، چاپخانه معهد العلمي الفرنسي للآثار الشرقية، قاهره، ۱۹۵۵م؛ برگردان محمدکاظم امام، چ دانشگاه تهران، ۱۳۴۹خ.
- عُمْدَةُ الطَّالِبِ فِي أَنْسابِ آلِ أَبِي طَالِبٍ، ابنِ عَنبَه، جمال‌الدین احمد فرزند علی فرزند حسین حسینی (۷۴۸ - ۸۲۸ق / ۱۳۴۷ - ۱۴۲۴م)، تصحیح محمدصادق آل بحر العلوم، مؤسسه أنصاریان للطباعة و النشر، قم، ۱۴۱۷ق / ۱۹۹۶م

جنبش بردگان زنگی در جنوب (2)

۳۲

- الغیبة للنعماني، محمد فرزند ابراهیم نعمانی (د: ۳۶۰ ق / ۹۷۱ م)، چاپ سنگی، ۱۳۱۷ ق؛ چاپ دیگر: انتشارات، تهران، ۱۳۹۷ ق.
- الفخري في الآداب السلطانية و الدول الاسلامية، الآداب السلطانية، صفی‌الدین محمد فرزند طباطبا، ابن طقطقی (۶۶۰ - ۷۰۹ ق)، گوتای آلمان، ۱۸۶۰ م؛ چاپ دیگر: مصر، المطبعة الرحمانية، ۱۹۳۸ م.
- قدامة بن جعفر، ۲۴۱ به نقل جرجی زیدان.
- الکامل في التاريخ، ابن اثیر عزالدین ابوالحسن علی فرزند محمد جزری شیبانی (۵۵۵ - ۶۳۰ ق)، تصحیح کارلوس یوهانس نورنبرگ، لیدن هلند، ۱۸۵۱ - ۱۸۷۶ م؛ دارالصاد، بیروت، لبنان، ۱۳۸۵ ق.
- ماه‌نامه «جامعه معلمین» در راه فرهنگ نو، ج ۱، شماره ۸، خرداد ۱۳۳۲، برگه ۶۸ - ۶۱؛ ج ۱، شماره ۹، تیر ۱۳۳۲، برگه ۶۰ - ۷۶، جنبش بردگان زنگی در جنوب (۱) (۲)، دکتر علی نقی منزوی.
- مجموع التواریخ و القصص، به کوشش محمدتقی بهار، تهران، ۱۳۱۸ ش.
- مختصر اخبار البلدان، ابوبکر احمد فرزند محمد فرزند اسحاق همدانی، ابن فقیه (تألیف: ۲۹۰ ق)، دخویه، ۱۸۸۵ م؛ ترجمه فارسی ح. مسعود، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷ خ.
- مروج الذهب و معادن الجوهر، علی فرزند حسین مسعودی (د: ۳۴۶ ق / ۹۵۷ م)، تحقیق شار پلا. چاپ پاریس، افست تهران؛ چاپ دارالاندلس للطباعة و النشر، بیروت، چاپ دهم ۱۹۶۶ م.
- المسالک و الممالک، ابوالقاسم عبیدالله فرزند عبدالله فرزند خرداذبه (خرداذبه)، ابن خرداذبه (۲۱۱ - ۳۰۰ ق / ۸۲۶ - ۹۱۲ م)، ترجمه فارسی قدیم، تصحیح ایرج افشار، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷ خ.
- معجم البلدان، یاقوت حموی (۵۷۴ - ۶۲۶) شهاب‌الدین ابوعبدالله فرزند عبدالله رومی، چاپ لایپزیک (۱۸۷۳ - ۱۸۶۶ م) افست تهران، ۱۹۶۵ م، برگردان به پاریس دکتر علی نقی منزوی، پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی و صنایع دستی و گردشگری وابسته به وزارت ارشاد اسلامی جلد اول برگردان به پاریس را تا پایان حرف الف در سال ۱۳۸۰ خ و جلد دوم آن را تا پایان حرف "ز" در سال ۱۳۸۳ خ به چاپ رسانید و امید به چاپ دیگر جلد‌های ترجمه شده آن.

جنبش بردگان زنگی در جنوب (2)

۳۳

نفخ الطیب من غصن الأندلس الرطیب و ذکر وزیرها لسان الدین ابن الخطیب، احمد فرزند محمد مقرئ، ۹۹۲ - ۱۰۴۱ ق، مطبعة المیریة، مصر، چاپ سنگی، سده ۱۳ هـ.
 نهج البلاغة، شرح ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبة الله ابن ابی الحدید (۵۸۶ - ۶۵۶ ق)، پژوهش محمد ابوالفضل ابراهیم، داراحیاء الکتب العربیة، عیسی الباب الحلبی و شرکاء.

دکتر علی نقی
 نیشزوی